

بررسی احکام فقهی بدهکاران مهریه*

- دکتر جواد ابروانی^۱
- استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

دیون مالی در فقه احکام متعددی دارد که پاره‌ای از آنها مورد بحث و اختلاف نظر فقیهان است؛ برای نمونه، وجوب پرداخت بدهی در صورت تمکن مالی و وجوب امهال به او در صورت اعسار و حرمت سخت‌گیری و حبس وی، از احکام مورد اتفاق نظر فقیهان مسلمان است، ولی مسائلی همچون وجوب تکسب بر بدهکار برای پرداخت بدهی و میزان دخالت شأنت افراد در مستثنیات دین، از مسائل چالشی و بحث‌برانگیز در این زمینه می‌باشد. از سوی دیگر، مهریه، هر چند نوعی دین بوده و به طور کلی، احکام سایر دیون را دارد، ولی در برخی مسائل با سایر دیون متفاوت است. آنچه در این نوشتار می‌آید، بررسی مستندات فقهی احکام مدیون در مراحل مختلف آن، تحلیلی بر موارد مورد بحث و نیز برخی احکام خاص بدهکاران مهریه و نقدی بر پاره‌ای از رویه‌های جاری است.

واژگان کلیدی: مدیون، معسر، مهریه، حبس.

طرح بحث

بدهکاران مالی از دیدگاه فقهی احکام متعددی در مراحل گوناگون دارند که برخی از آنها نزد فقیهان اجماعی است و برخی دیگر اختلافی یا قابل بحث. برای نمونه، وجوب پرداخت بدهی در صورت تمکن مالی، جواز اجبار ممتنع متمکن، جواز مصادره اموال او به نفع طلبکار به جز مستثنیات دین، و وجوب امهال به او در صورت اعسار و حرمت سخت‌گیری و حبس وی، از احکام مورد اتفاق نظر فقیهان مسلمان است، ولی مسائلی همچون وجوب کار و کسب درآمد بر بدهکار برای پرداخت بدهی و میزان دخالت شأنیت افراد در مستثنیات دین، از مسائل چالشی و بحث‌برانگیز در این زمینه می‌باشد. از سوی دیگر، مهریه، هرچند نوعی دین بوده و به طور کلی، احکام سایر دیون را دارد، ولی در برخی مسائل با سایر دیون متفاوت است. بی‌توجهی به مسائل فقهی و فقدان فرهنگ‌سازی و اطلاع‌رسانی صحیح نیز موجب گشته است شمار فراوانی از طلبکاران مهریه و غیر آن، بدهکاران معسر خود را با وجود علم به اعسار آنان، تحت فشار قرار دهند. آنچه در این نوشتار می‌آید، بررسی مستندات فقهی احکام مدیون در مراحل مختلف آن و تحلیلی بر موارد مورد بحث و نیز برخی احکام خاص بدهکاران مهریه و نقدی بر پاره‌ای از رویه‌های جاری است.

وجوب ادای دین

در آغاز بحث یادکرد این نکته لازم است که بی‌تردید ادای دین - در صورت مدت‌دار نبودن بدهی یا به اتمام رسیدن مدت و مطالبه طلبکار - بر بدهکار واجب است و خودداری از آن، معصیت می‌باشد، چنان که در روایت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است، «من مطل علی ذی حقِّ حقِّه و هو یقدر علی أداء حقِّه فعلیه کلَّ یوم خطیئة عشَّار» (حرّ عاملی، بی‌تا: ۸۹/۱۳). در روایتی دیگر آمده است که حتی شهادت در راه خدا نیز بدون ادا یا عفو صاحب حق - کفاره آن به شمار نمی‌رود (کلینی، ۱۳۶۷: ۹۴/۵). بلکه روایت اعمش، دلالت بر کبیره بودن این گناه دارد (ر.ک: حرّ عاملی، بی‌تا: ۲۶۱/۱۱).
با این حال، وجوب پرداخت بدهی، مشروط به تمکن بدهکار از ادای آن است و در

غیر این صورت، صرفاً قصد ادای دین به هنگام تمکن واجب خواهد بود (طوسی، *النهاییه*، بی تا: ۳۰۵؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۶۵۱/۱؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۷۰/۲؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۸۱/۲. برای روایت ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۹۹/۵). چنان که در ادامه خواهد آمد، مهریه نیز نوعی دین است (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۹۹/۵؛ طوسی، *تهذیب الاحکام*، ۱۳۶۴: ۱۹۱/۶) و احکام دین را خواهد داشت.

مراحل و احکام ممتنع از ادا

حال اگر مدیون از پرداخت بدهی خود سر باز زند، بسته به شرایط و مراحل آن احکامی می یابد که در ادامه بدان می پردازیم:

۱- اجبار بر ادای دین

هرگاه مدیون اموالی ظاهر داشته باشد، در صورت امتناع از ادای دین، حاکم باید او را وادار به این کار نماید و در صورت نبود حاکم، افراد دیگر این کار را از باب امر به معروف و نهی از منکر بر عهده گیرند. حتی گفته شده که طلبکار نیز می تواند در حدود شرع، به تندی با وی سخن گوید تا وی را مجبور به ادای دین نماید (گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۲۹۲/۱) و یا طلبکار در صورت امکان به قهر از وی بگیرد (نراقی، ۱۴۱۵: ۱۷۶/۱۷).

۲- حبس و تقسیم اموال مدیون در صورت اصرار بر امتناع

اگر اجبار حاکم و دیگران سودی نداشت، حاکم مخیر است تا به درخواست طلبکار، مدیون را حبس نماید تا او خود از اموالش، دیونش را ادا کند یا خود حاکم اموالش را تقسیم کند (طوسی، *المبسوط*، بی تا: ۲۲۷/۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۴: ۶۸/۱۴؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۳۵۳/۲۵). دلیل این حکم، روایات ذیل است:

- عن النبی ﷺ: «لی الواجد بالدین یحلّ عرضه وعقوبته ما لم یکن دینه فیما یکره الله عزّ وجلّ» (طوسی، *الامالی*، ۱۴۱۴: ۵۲۰؛ حرّ عاملی، بی تا: ۹۰/۱۳؛ نیز: ابن حنبل، بی تا: ۲۲۲/۴؛ بخاری، ۱۴۰۳: ۸۵/۳).

- عن ابي عبد الله علیه السلام: «ان علیاً علیه السلام کان یحبس الرجل إذا التوی علی غرمائه ثمّ یأمر به فیقسم ماله بینهم بالحصص» (حرّ عاملی، بی تا: ۱۴۷/۱۳؛ نیز: طوسی، *تهذیب الاحکام*، ۱۳۶۴: ۲۹۹/۶ به صورت: «کان یفلس الرجل»).

- «عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان علي عليه السلام لا يحبس في السجن إلا ثلاثة: الغاصب ومن أكل مال يتيم ظلمًا ومن ائتمن على أمانة فذهب بها، وإن وجد له شيئًا باعه غائبًا كان أو شاهدًا» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۲۹۹/۶).

در مورد این حکم و دلایل آن، چند نکته یادآوری می‌شود:

نخست: اینکه حبس در اینجا فقط برای وادار کردن او به ادای دین یا پیش‌گیری از متواری شدن یا تصرف در اموال است. این احتمال نیز داده شده که حبس مورد نظر، عقوبتی برای امتناع قلبی یا به هدف وادار کردن او به اعتراف نسبت به تمکن باشد (گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۲۹۲/۱). از روایات یادشده، به روشنی انحصار حکم به صورت تمکن مالی مدیون برمی‌آید.

دوم: مصادره اموال مدیون به سود بدهکار یا بدهکاران، تمامی داراییهای او را شامل نمی‌شود. بلکه بخشی از اموال که برای ادامه زندگی مورد نیاز او می‌باشد، یا نبود آن موجب عسر و حرج بر وی می‌گردد، استثنا شده است. این موارد که «مستثنیات دین» خوانده می‌شود، عبارتند از: منزل مسکونی، لوازم منزل و وسایل شخصی که مورد نیاز اوست. دلیل این مطلب، روایاتی چند است. از جمله:

- حسنه حلبی از امام صادق عليه السلام: «لا تباع الدار ولا الجارية في الدين، لأنه لا بد للرجل من ظل يسكنه و خادم يخدمه» (کلینی، ۱۳۶۷: ۹۶/۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۱۸۶/۶).

- صحیحہ محاربی: از امام صادق عليه السلام: «لا يخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدين» (صدوق، ۱۴۰۴: ۱۹۰/۳؛ طوسی، الاستبصار، بی‌تا: ۷/۳؛ همو، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۱۹۸/۶).

اجماع فقیهان نیز بر این مطلب وجود دارد (محقق حلّی، ۱۴۰۳: ۳۴۸/۲؛ علامه حلّی، ۱۴۱۸: ۴۵۱/۵؛ اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، بی‌تا: ۲۸۱/۹؛ بحرانی، بی‌تا: ۱۹۵/۲۰؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۱۳۷/۲۰؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۶۵۰/۱؛ خویی، بی‌تا: ۳۸۳/۸).

حال اگر خانه یا وسایل یادشده، بیش از نیاز فرد باشد، آیا فروش آنها لازم است؟ به علاوه، ضابطه نیاز چیست؟ و آیا شأنیت و پایگاه اجتماعی افراد در این باره باید رعایت گردد؟

تردیدی نیست که آنچه مورد «نیاز» فرد باشد و بدون آن با سختی و مشقت

روبرو گردد، استثنا شده و متعلق به خود مدیون است. در برخی نصوص پیش گفته، تعبیر «لابد» آمده بود که بر این مطلب دلالت دارد. از سوی دیگر، مقصود از نیاز، سطح اضطرار نیست، بلکه آنچه را برای آسایش و رفاه نسبی زندگی لازم و متعارف است نیز در بر می گیرد. بدین جهت در روایات مذکور، «خادم» نیز جزء مستثنیات آمده بود. نیز به همین جهت فقیهان مواردی همچون مرکب و اتومبیل، لباس زینت، ظروفی برای پذیرایی از میهمان و کتب علمی را نیز به عنوان مثالهایی برای مستثنیات دین ذکر کرده اند (ر.ک: بحرانی، بی تا: ۱۹۵/۲۰؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۶۵۰/۱؛ خویی، ۱۴۱۰: ۱۸۰/۲؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۸۰/۲؛ روحانی، ۱۴۱۴: ۲۰۲/۲).

لیک رعایت شأن افراد چه حکمی دارد؟ برخی از فقیهان به صراحت رعایت حال و شرف فرد را الزامی دانسته اند. برای نمونه امام خمینی چنین می گویند: «مراعیاً فی ذلك کله مقدار الحاجة بحسب حاله و شرفه» (۱۳۶۳: ۶۵۰/۱) و فقهی دیگر می گویند: «والضابط هو کل ما احتاج إليه بحسب حاله و شرفه.... ما يحتاج إليه ولو بحسب حاله و شؤونه» (سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۸۰/۲). لیکن این پرسش مطرح است که مقصود از شأن افراد چیست و چه دلیلی بر رعایت آن وجود دارد؟ ما در تحقیقی دیگر نشان داده ایم که شأنیت افراد، اگر به نوعی، بازگشت به نیاز آنان داشته باشد یا به حفظ عزت و آبروی اجتماعی آنان باز گردد، قابل قبول و قابل اثبات است، و اگر صرفاً به مفهوم شأنهای اعتباری کاذب باشد، دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد. برای مثال، کسی که نیازمند خانه ای وسیع برای برگزاری جلسات مهم یا نوعی پوشش برای حفظ آبرو و عزت خود باشد، شأنیت صحیح شکل می گیرد و اگر صرفاً به دلیل انتساب به صاحبان منصب و مقام یا قرار داشتن در طبقه مرفه، خود را مستحق داشتن منزلی بزرگتر از حد نیازش بداند، شأنیت کاذب خواهد بود (برای تفصیل بحث ر.ک: ایروانی، ۱۳۸۹: ۸۱-۹۶).

به هر روی، اگر خانه و دیگر وسایل مدیون، فراتر از حد نیاز او باشد، باید مقدار اضافه را بفروشد و بدهی اش را بپردازد. چنان که مفهوم استثنای موارد یادشده، عدم جواز اجبار او بر بیع آنهاست. ولی اگر مدیون خود به این کار راضی باشد، گرفتن آن برای طلبکار جایز است، هر چند خلاف احتیاط و تورع در دین است (ر.ک: خمینی،

۱۳۶۳: ۱/۶۵۰-۶۵۱.

بر این اساس، در روایت پیش گفته از امیر مؤمنان علیه السلام که آمده بود: «فقسم ماله بینهم»، مقصود، همه اموال بدهکار نیست، بلکه اموالی به جز مستثنیات دین منظور بوده است (ر.ک: طوسی، *الاستبصار*، بی تا: ۷/۳) و شاهد آن، روایت ذیل می باشد:

عن مسعدة بن صدقة قال: سمعت جعفر بن محمد علیه السلام وسئل عن رجل كان عليه دين وله نصيب في دار وهي دار غلة تغل عليه، فربما بلغت غلتها قوته وربما لم تبلغ حتى يستدين، فإن هو باع الدار وقضى دينه بقي لا دار له. فقال: إن كان في داره ما يقضى به دينه ويفضل منها ما يكفيه وعياله فليع الدار وإلا فلا» (همان؛ همو، *تهذيب الاحكام*، ۱۳۶۴: ۱۹۸/۶).

از این روایت همچنین برمی آید که میزان نیازهای خانواده مدیون نیز در مستثنیات دین تأثیر گذار است.

همچنین، روایت سلمة بن كهيل (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۴۱۲/۷) که ممکن است از آن لزوم فروش خانه برداشت شود، به سبب روایات پیشین، حمل بر موردی می شود که خانه، بیش از مقدار نیاز فرد بوده است (بحرانی، بی تا: ۱۹۷/۲۰؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۱۳۷/۲۰). چه، در روایت چنین آمده است:

من أهل المقدره واليسار... فخذ للناس بحقوقهم منهم وبع فيها العقار والديار....
مطل المسلم الموسر ظلم....

بنابراین، موضوع روایت، «موسر»ی است که سهل انگاری او ظلم می باشد. با توجه به نکات یادشده روشن می گردد که مصادره همه اموال مدیون به صرف بدهکار بودن، هیچ پایه و اساسی ندارد.

سوم: پس از پرداخت اموال مدیون به بدهکار یا تقسیم اموال او بین بدهکاران -با شرایطی که ذکر شد- آزاد نمودن او از حبس الزامی است و ادامه حبس جایز نمی باشد (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۶۱/۲۵).

۳- حبس تا زمان اثبات اعسار در صورت ادعای آن

هرگاه مدیون ادعای اعسار و عدم توانایی پرداخت بدهی را بنماید و مال ظاهری

نداشته باشد، حاکم می‌تواند به درخواست طلبکار تا زمان اثبات این ادعا، او را حبس نماید (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۵۴/۲۵؛ گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۲۷۹/۱؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۴۱۷/۲؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۵۷۵/۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۷۳/۳؛ نووی: بی تا: ۲۷۳/۱۳).

برخی از روایات، بر این مطلب دلالت دارند. از جمله:

عن الصادق عليه السلام عن الباقر عليه السلام: **إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَحْبَسُ فِي الدِّينِ، فَإِذَا تَبَيَّنَ لَهُ إِفْلَاسٌ وَحَاجَةٌ حَلَّى سَبِيلَهُ...** (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۲۹۹/۶).

در این مورد چند نکته یادآوری می‌شود:

نخست: اینکه «اعسار» از ریشه «عسر» به معنای ضیق حال به جهت نداشتن مال است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۵۶۴/۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۷۳/۳) و مقصود از اعسار آن است که اموالی زاید بر مستثنیات دین وجود نداشته باشد که مدیون بتواند دیون خود را بپردازد (حکیم، ۱۴۰۴: ۳۹۶/۱۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۱۰/۷).

دوم: اینکه اثبات اعسار، راهها و مراحل دارد که در کتب فقهی به تفصیل آمده است. خلاصه بخشی از آن چنین است که در صورت موافقت طلبکار با ادعای اعسار، مدعا ثابت می‌شود و در غیر این صورت، اگر مدیون، اموال آشکاری دارد، ادعایش مسموع نیست و چنان که گذشت، حاکم می‌تواند وی را وادار به پرداخت بدهی از اموال یادشده نموده یا حاکم خود این کار را انجام دهد و در صورتی که مال آشکاری ندارد، اگر بینه به سود مدیون شهادت دهد با شرطی که خواهد آمد پذیرفته است و در غیر این صورت، اگر پیشتر اموالی داشته یا اصل دعوی، مالی باشد (همچون قرض)، ادعای اعسار مسموع نیست و تا زمان اثبات آن، باید در حبس بماند، مگر آنکه بینه گواهی دهد به تلف شدن اموال او یا عروض اعسار بر وی، مشروط بر آنکه بینه، از باطن امر او مطلع باشد. اما اگر اصل دعوی، مالی نباشد، نیازی به اقامه بینه نیست و به صرف یمین، به نفع مدعی اعسار حکم می‌شود (ر.ک: طوسی، *المبسوط*، بی تا: ۲۷۷/۲-۲۷۸؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۳۵۳/۲۵-۳۶۱؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۴۱۶/۲؛ گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۲۹۷/۱-۲۹۸). نکته قابل توجه در خصوص بدهکار مهریه، آن است که در اینجا اصل دعوی، مالی نمی‌باشد. چه، مقصود از مالی بودن دعوی آن است که پیشتر، اموالی از طلبکار در قالب قرض یا بیع و مانند آن به بدهکار منتقل شده و

اکنون بدهکار، ادعای نبود آنها و اعسار را داشته باشد. ولی در مواردی همچون مهریه، پیشتر چنین اموالی به بدهکار منتقل نشده است. بنابراین، در مورد بدهکار مهریه، با یمین مدیون، اعسار وی ثابت می‌گردد (ر.ک: جصاص، ۱۴۰۵: ۵۷۵-۵۷۶).

۴- عدم جواز حبس در صورت اعسار مدیون

در صورت اعسار مدیون، ادای دین بر او واجب نیست و طلبکار نیز نباید از وی مطالبه نماید یا بر او سخت گیرد، چنان که حبس او نیز مجاز نیست؛ بلکه باید به او مهلت داد. دلایل این حکم، چنان است که می‌آید:

یک: قرآن کریم در این باره فرموده است: ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنُظِرْهُ إِلَىٰ مِيسِرَةٍ﴾ (بقره/ ۲۸۰). واژه «نظرة» اسم مصدر «انظار» و به معنای به تأخیر انداختن و مهلت دادن است (طوسی، التبیان، بی تا: ۲۲۸/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱۲/۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۰۹/۷). این آیه، جمله خبریه در مقام انشا می‌باشد و مفهوم آن، وجوب مهلت دادن به بدهکار است (طوسی، التبیان، بی تا: ۳۶۸/۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱۳/۲). جمله خبریه به معنای انشا، نمونه‌های دیگری نیز در قرآن دارد (ر.ک: بقره/ ۱۸۴، ۱۹۷). چنان که فقیهان نیز از آیه، وجوب مهلت دادن به بدهکار معسر را برداشت کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۲۳/۲۵؛ گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۲۹۴/۱؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۱۳۵/۲۰؛ نووی، بی تا: ۲۷۱/۱۳).

دو: روایات متعددی بر این مطلب دلالت دارد. از جمله:

- عن الصادق عليه السلام عن الباقر عليه السلام: «إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَحْبِسُ فِي الدِّينِ، فَإِذَا تَبَيَّنَ لَهُ إِفْلَاسٌ وَحَاجَةٌ خَلِّيَ سَبِيلَهُ...» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۲۹۹/۶).

- فی وصیة الصادق عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَإِعْسَارَ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِكُمُ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَعْسُرُوهُ بِالشَّيْءِ يَكُونُ لَكُمْ قَبْلَهُ وَهُوَ مَعْسَرٌ، فَإِنَّ أَبَانَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: لَيْسَ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَعْسُرَ مُسْلِمًا...» (کلینی، ۱۳۶۷: ۹/۸).

- عن جعفر عن أبيه عليه السلام عن علي عليه السلام: «إِنَّ أُمَّرَأَةً اسْتَعَدَّتْ عَلَىٰ زَوْجِهَا أَنَّهُ لَا يَنْفِقُ عَلَيْهَا وَكَانَ زَوْجُهَا مَعْسَرًا فَأَبَىٰ أَنْ يَحْبِسَهُ...» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۲۹۹/۶ و ۴۵۴/۷).

سه: اجماع نظر فقیهان (ر.ک: نجفی، ۱۳۶۶: ۳۲۴/۲۵، ۳۲۶، ۳۵۲ و ۳۵۳؛ اصفهانی، ۱۴۱۸:

۱۸۶/۳؛ حکیم، ۱۴۱۵: ۲۱۳/۲؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۶۵۱/۱؛ خویی، ۱۴۱۰: ۱۸۰/۲؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۱۳۵/۲۰:

کلیپاگانی، ۱۴۱۳: ۶۹/۲؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۸۱/۲؛ فیض، ۱۴۱۶: ۵۱/۲؛ جصاص، ۱۴۰۵: ۵۷۵/۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۷۳/۳؛ ابن قدامه، بی تا: ۲۴۷/۹؛ نووی، بی تا: ۲۷۱/۱۳).

از سوی دیگر، بسیاری تصریح کرده‌اند که حکم یادشده -وجوب امهال معسر- شامل هر مدیونی می‌شود (ر.ک: طوسی، التبیان، بی تا: ۳۶۸/۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱۳/۲؛ قطب راوندی، ۱۴۰۵: ۲۳۹/۱؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۳۵۲/۲۵؛ خوبی، بی تا: ۳۸۳/۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۷۲/۳).

باری، تنها شمار اندکی در صدر اسلام، حکم یادشده را به خصوص مدیون در ربا منحصر نموده بودند. از این رو گفته‌اند افرادی همچون شریح، معسر در غیر ربا را حبس می‌کردند (ر.ک: جصاص، ۱۴۰۵: ۵۷۳/۱).

اطلاق آیه پیش گفته در کنار قاعده «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد» (در این باره ر.ک: اردبیلی، زبدة البیان، بی تا: ۶۹۶؛ بحرانی، بی تا: ۳۳۳/۱۳؛ معرفت، ۱۴۱۶: ۲۶۱). اطلاق برخی از روایات، اختصاص روایاتی همچون روایت سوم پیش گفته به مدیون معسر از نفقه -که چیزی غیر از مدیون در ریاست- در کنار تعمیم بحث از سوی فقیهان به هر گونه معسری، به روشنی نشان می‌دهد که حکم مورد بحث شامل هر مدیونی می‌شود و چنان که خواهد آمد، تردیدی نیست که مهریه نیز، دینی بر عهده شوهر است (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷: ۹۴/۵؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۱۰۷/۳۱-۱۰۸). از این رو، مدیون مهریه نیز همین حکم را خواهد داشت.

۵- بحث وجوب تکسب بر بدهکار

آیا انجام کاری درآمذرا برای پرداخت بدهیها بر فرد مدیون واجب است؟ و آیا طلبکاران می‌توانند او را وادار به کار یا اجیر شدن نمایند؟ دیدگاههای فقیهان در این باره گونه‌گون است. از جمله:

دیدگاه نخست: عدم وجوب تکسب و کسب درآمد بر مدیون (طوسی، الخلاف، ۱۴۱۴: ۱۱۶/۲؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۱۹۶/۲؛ محقق حلّی، ۱۴۰۳: ۳۴۷/۲؛ سبزواری، ۱۴۲۳: ۵۷۵/۱؛ نووی، بی تا: ۲۷۲/۱۳. نیز ر.ک: نجفی، ۱۳۶۶: ۳۲۴/۲۵). دلایل این دیدگاه عبارتند از:

یک: اصل؛ بدین معنا که در وجوب تکسب بر مدیون تردید وجود دارد و اصل عدم وجوب است.

دو: ظاهر آیه «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» (بقره / ۲۸۰) که وجوب انظار را تا زمان حصول ميسره (گشایش و توانگری) واجب فرموده، ولی تحصیل آن را بر مدیون الزامی نکرده است.

سه: پاره‌ای روایات؛ از جمله: «إِنَّ امْرَأَةَ اسْتَعَدَّتْ عَلَىٰ زَوْجِهَا أَنَّهُ لَا يَنْفِقُ عَلَيْهَا وَكَانَ زَوْجُهَا مَعْسَرًا فَأَبَىٰ أَنْ يَحْبِسَهُ... وَلَمْ يَأْمُرْهُ بِالتَّكْسَبِ» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۲۹۹/۶). این دلایل، با ادعای اجماع بر عدم وجوب تکسب و نیز عدم وجوب قبول هدیه و وصیت و جمع‌آوری هیزم و مانند آن بر مدیون و عدم جواز تحویل دادن وی به طلبکاران، مورد تأیید قرار گرفته است (در این باره ر.ک: نجفی، ۱۳۶۶: ۳۲۴/۲۵؛ گلپایگانی، ۱۴۰۱: ۲۹۴/۱). بر این اساس، مدیون باید تا زمانی که به طور اتفاقی یا با میل خود به یسار برسد، رها گردد.

دیدگاه دوم: وجوب تکسب بر مدیون (ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۲۱۲؛ علامه، ۱۴۱۸: ۷۱۱/۲؛ شهید اول، ۱۴۱۲: ۱۱۴/۲؛ کرکی، ۱۴۰۸: ۱۱/۵؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۳۲۶/۲۵؛ خوانساری، ۱۳۵۵: ۲۸/۶؛ یزدی، ۱۴۰۹: ۴۹۴/۶؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۶۵۰/۱؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۸۰/۲).

دلیل این دیدگاه، از یک سو آن است که ادای دین، بر فرد قادر واجب می‌باشد و کسی که توان و امکان کار و کسب درآمد را دارد، قادر می‌باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۴۱/۴) و از سوی دیگر، نقد دلایل دیدگاه اول است. چرا که دلیل نخست (اصل) با وجود اطلاق دلیل وجوب ادای دین، جایگاهی ندارد. دلیل دوم (آیه) نیز نسبت به وجوب تکسب بر معسر یا عدم آن ساکت است (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۲۷/۲۵) و دلیل سوم (روایت) نیز به دلیل ارسال، قابل استناد نیست. به علاوه، ممکن است عبارت «لم یأمره بالتکسب» سخن راوی بوده است که در این صورت، سکوت از بیان حکم به معنای نفی آن نخواهد بود. چنان که عدم امر دلیل عدم وجوب نیست (خوانساری، ۱۳۵۵: ۲۸/۶).

توجه به نکات یادشده، استواری دیدگاه دوم را نشان می‌دهد. به ویژه اینکه وجوب تکسب، افزون بر قابل اثبات بودن از دلایلی عقلی و نقلی وجوب ادای دین و حرمت سهل‌انگاری در آن، از برخی روایات نیز به دست می‌آید. از جمله در حدیث پیش گفته از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام چنین آمد که: «إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَحْبِسُ فِي الدِّينِ إِذَا تَبَيَّنَ لَهُ إِفْلَاسٌ وَحَاجَةٌ خَلَىٰ سَبِيلَهُ حَتَّىٰ يَسْتَفِيَهُ مَالًا» (طوسی،

در روایتی دیگر از امام رضا علیه السلام نیز چنین آمده است: «... یسعی له فی ماله فیرده علیه...» (کلینی، ۱۳۶۷: ۹۴/۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۱۸۶/۶).

و اما ادعای اجماع بر عدم وجوب تکسب، با وجود مخالفان بسیار، بی اساس می باشد. چنان که عدم وجوب پذیرش هدیه و وصیت ممکن است منافاتی با وجوب تکسب نداشته باشد. چه، ممکن است این کار، نوعی منت پذیری و ذلت تلقی گردد که فرد، مکلف به قبول آن نباشد و در عین حال، موظف به کار و تلاش برای پرداخت بدهی خود گردد.

چنان که عدم جواز تحویل دادن مدیون به طلبکاران برای اجیر کردن وی نیز، منافاتی با وجوب تکسب بر او ندارد. بدین جهت، برخی فقیهان در تلاش برای جمع بین دو دیدگاه یادشده، دیدگاه وجوب را حمل بر وجوب تکسب بر مدیون کرده و دیدگاه عدم وجوب را حمل بر نفی الزام مدیون به انجام کار برای طلبکاران (نجفی، ۱۳۶۶: ۳۲۶/۲۵)، گو اینکه چنین راه جمعی، بسیار دشوار و بعید است.

بر این اساس، انجام کار و تکسب بر مدیون واجب است، ولی تحویل او به طلبکاران برای کار کشیدن از وی روا نیست. از سوی دیگر، تنها انجام کاری بر او واجب است که در شأن و لایق او باشد، آن سان که برخی فقیهان تصریح کرده اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۲۰/۴؛ خمینی، ۱۳۶۳: ۴۱۷/۲؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۲۸۰/۲). بدین سان، انجام کارهایی خارج از حد شأن فرد که موجب خواری و تحقیر وی گردد، واجب نخواهد بود.

دین بودن مهریه و تفاوت آن با سایر دیون

به تصریح روایات، مهریه نیز نوعی دین است و بدهکار مهریه به سان دیگر بدهکاران، احکام پیش گفته را دارد و از جمله اینکه بدون کوتاهی در ادا، مؤاخذه نمی شود:

عن عبد العفّار الجازی عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل مات وعليه دين قال: إن كان أتى على يديه من غير فساد لم يؤاخذه الله [عليه] إذا علم بنيته [الأداء] إلا من كان لا يريد أن يؤدى عن أمانته فهو بمنزلة السارق وكذلك الزكاة أيضاً وكذلك من استحلّ أن يذهب بمهور النساء (کلینی، ۱۳۶۷: ۹۹/۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۶۴: ۱۹۱/۶).

با این حال، مهریه بر خلاف سایر دیون، از بیت‌المال قابل پرداخت نیست: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الإمام يقضى عن المؤمنين الديون ما خلا مهوور النساء» (کلینی، ۱۳۶۷: ۹۴/۵؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۹۲/۱۳). در پایان، یاد کرد دو نکته شایسته است:

۱- در خصوص معسر شدن مرد از پرداخت نفقه همسرش، برخی از فقیهان بر این باورند که در صورت صبر نکردن زن بر این حالت، طلاق او توسط حاکم جایز است (یزدی، بی‌تا: ۷۵/۱) و آن را مستند به قاعده نفی حرج و ضرر و روایاتی چند نموده‌اند، از جمله: «عن أبي عبد الله عليه السلام: ... إذا أنفق عليها ما يقيم ظهرها مع كسوة وإلا فرق بينهما» (کلینی، ۱۳۶۷: ۵۱۲/۵؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۴۴۱/۳) ولی این حکم چنان که مشاهده می‌شود، ویژه اعسار از نفقه است، نه اعسار از مهریه، ضمن آنکه در این مورد نیز حکم به جواز حبس نشده است.

۲- به تصریح قرآن کریم، بخشش بدهی بدهکار در صورت اعسار وی، کاری مطلوب و شایسته است که استحباب آن را ثابت می‌کند (ر.ک: بقره/ ۲۸۰).

نتایج بحث

۱- وجوب ادای دین، صرفاً در صورت تمکن مدیون است، نه در صورت اعسار.
 ۲- هرگاه مدیون، اموال ظاهری داشته باشد، ولی از پرداخت بدهی سر باز زند، ابتدا توسط حاکم وادار به ادای دین می‌شود و در صورت اصرار بر امتناع، حاکم می‌تواند او را حبس نماید تا مجبور به پرداخت بدهی گردد یا حاکم خود اقدام به این کار نماید. با این حال، بخشی از اموال وی به عنوان «مستثنیات دین» شامل خانه و لوازم مورد نیاز مدیون و خانواده‌اش، از این حکم مستثنا می‌باشد و در این خصوص، شأنیت افراد به مفهومی که در متن مقاله آمد، لحاظ می‌گردد.

۳- در صورتی که مدیون، اموال ظاهری نداشته باشد، حاکم می‌تواند به درخواست طلبکار و صرفاً تا زمان اثبات اعسار، وی را حبس نماید. نکته قابل توجه آن است که در صورت نداشتن اموال ظاهری و فقدان مستندات دال بر تمکن مالی در خصوص آن دسته از دعاوی که اصل آن مالی نیست -همچون مهریه- صرفاً با سوگند بدهکار، اعسار ثابت می‌گردد و ادعای تمکن مالی از سوی طلبکار نیازمند اثبات

است. بنابراین، حبس بدهکار مهریه به مدت طولانی و تا زمانی که خود، اعسارش را ثابت نماید، فاقد مستند است.

- ۴- در صورت اثبات اعسار، حبس مدیون و سخت گیری بر وی جایز نیست و در این حکم و احکام پیش گفته تفاوتی بین بدهکار مهریه و سایر بدهکاران وجود ندارد. این مطلب، مستند به تصریح آیه، روایات متعدد و اجماع نظر تمام فقیهان مسلمان است.
- ۵- بر بدهکار واجب است برای پرداخت دیون خود، به کار اقتصادی و کسب درآمد پردازد. با این حال، وادار کردن او به انجام کارهای ناسازگار با شأنش که موجب تحقیر و ذلت وی می گردد، و نیز تحویل دادن او به طلبکاران جایز نیست.
- ۶- بر این اساس، زندانی نمودن بدهکاران مهریه و غیر آن، در صورت عدم اثبات تمکن مالی، هیچ گونه مستند شرعی ندارد و مطابق ادله و مبانی پیش گفته، بدهکار باید ملزم به کار و تلاش برای پرداخت دین خود شود، به گونه ای که به زندگی او لطمه وارد نگردد. بنابراین، در محل بحث نیز باید بر اساس رأی کارشناسانۀ دادگاه و مطابق با میزان درآمد مرد، مهریه همسرش تقسیط گردد و به تدریج پرداخت شود. به زندان انداختن بدهکار معسر مهریه، پیامدهای منفی فراوانی دارد، از جمله: پر شدن زندانها و مشکلات ناشی از آن، تحمیل هزینه نگهداری از زندانیان بر بیت المال، از کار افتادن بخشی از نیروی کار جامعه، وارد آمدن خسارت مالی به زن به سبب دست نیافتن به مهریه خود و بی حاصل بودن حبس شوهر برای او، مخدوش شدن کرامت افراد آبرومند و احیاناً وارد آمدن زیانهای اقتصادی، حیثیتی، روحی- روانی و عاطفی به دیگر افراد خانواده مرد. در حالی که تقسیط مهریه، ضمن پیش گیری از پیامدهای یادشده، به سود همسر او نیز هست. حبس صرفاً در صورت متمول بودن و امتناع از پرداخت مهریه یا تا زمان اثبات اعسار او و آن هم به صورت موقت جایز است که باید به طور دقیق و سریع و بدون هیچ گونه کوتاهی و سهل انگاری به مرحله اجرا در آید. چنان که مصادره همه اموال مدیون - حتی خانه و لوازم مورد نیاز او- به سود طلبکاران نیز، فاقد مستند و خلاف مبانی فقهی است.
- ۷- بدهکار مهریه تمامی احکام دیگر بدهکاران را دارد، با این تفاوت که مهریه بر خلاف سایر دیون، از بیت المال قابل پرداخت نیست.

کتاب شناسی

۱. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ ق.
۲. ابن حمزه، محمد بن علی، الوسيلة الى نيل الفضيله، تصحيح محمد حسون، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي، ۱۴۰۸ ق.
۳. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، بيروت، دار صادر، بی تا.
۴. ابن قدامه، عبدالله، المغنی، بيروت، دار الكتاب العربي، بی تا.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۶. اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البيان فی احکام القرآن، تهران، المكتبة المرتضوية، بی تا.
۷. هومو، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازهان، تحقیق عراقی، اشتهاردی، یزدی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
۸. اصفهانی، محمد حسین، حاشیه مکاسب، تحقیق عباس محمد آل سباع القطیفی، ۱۴۱۸ ق.
۹. ایروانی، جواد، علی جلیلیان و دیگران، اصلاح الکوی مصرف از نگاه اسلام، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۹ ش.
۱۰. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضره، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
۱۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق محمدصادق قمحواوی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۴. حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. حکیم، محمد سعید، منهاج الصالحین، بيروت، دار الصفوه، ۱۴۱۵ ق.
۱۶. خمینی، سید روح الله، تحریر الوسيله، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۱۷. خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۵۵ ش.
۱۸. خویی، ابوالقاسم، کتاب الطهاره، قم، دار الهادی، بی تا.
۱۹. هومو، منهاج الصالحین، چاپ بیست و هشتم، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ ق.
۲۰. روحانی، سید محمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، قم، دار الكتاب، ۱۴۱۲ ق.
۲۱. هومو، منهاج الصالحین، مكتبة الالفین، ۱۴۱۴ ق.
۲۲. سبزواری، محمدباقر، كفاية الاحکام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۲۳. سیستانی، علی، منهاج الصالحین، قم، مكتب آية الله العظمى السيد سیستانی، ۱۴۱۴ ق.
۲۴. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۲۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة، قم، داوودی، ۱۴۱۰ ق.
۲۶. هومو، مسالك الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۲۷. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۲۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، قم، دار الکتب الاسلامیه، بی تا.
۳۰. هومو، الامالی، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

۳۱. همو، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عامل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۲. همو، الخلاف، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. همو، المبسوط فی فقه الامامیه، تحقیق محمدباقر بهبودی، المکتبه المرتضویه، بی تا.
۳۴. همو، النهایه، بیروت، دار الاندلس، بی تا.
۳۵. همو، تهذیب الاحکام، تحقیق سیدحسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۳۶. علامه حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۳۷. همو، مختلف الشیعہ فی احکام الشریعہ، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۳۸. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۳۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، التفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، چاپ دوم، قم، الهادی، ۱۴۱۶ ق.
۴۰. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۴۱. قلب راوندی، سعیدالدین هبة الله، فقه القرآن، چاپ دوم، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۴۲. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ ق.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش.
۴۴. گلپایگانی، محمدرضا، کتاب القضاء، قم، مطبعة الخيام، ۱۴۰۱ ق.
۴۵. همو، هداية العباد، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
۴۶. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تهران، استقلال، ۱۴۰۳ ق.
۴۷. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، چاپ سوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۴۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تحقیق قوچانی، میانجی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ ش.
۴۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعہ، آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۵ ق.
۵۰. نووی، یحیی بن شرف، المجموع فی شرح المهدب، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۵۱. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، العروة الوثقی، چاپ دوم، بیروت، الاعلمی، ۱۴۰۹ ق.
۵۲. همو، تکملة العروة الوثقی، قم، مکتبه داوری، بی تا.